

بیان کلام غزالی راجع به حقوق وجوب ذاتی بر وجوب محمولی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

على أَنَّ مَا يَتَمَحَّلُ هَذَا الْقَائِلُ لَا يَجْرِي فِي نَفْسِ الْوُجُودِ الَّذِي هُوَ بَعِينُهُ جِهَةُ الْوُجُوبِ
اللاحقِ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ بَعِينُهُ ذَاتٌ مُوجُودَةٌ.^۱

خب بحث راجع به کلام غزالی بود راجع به عدم
لحوق وجوب ذاتی بر موضوعاتی که آنها دارای
وجوب محمولی هستند و کلامی که مرحوم
صدرالمتألهین از این مسئله پاسخ دادند.

اشکال دیگری که مرحوم آخوند در اینجا بر
غزالی وارد می کنند اشکال بر نفس وجود است. تمام
محور صحبت غزالی بر ماهیت بود که ماهیت را یا
جدای از لحاظ وجود تصور می کرد یا ماهیت را به
شرط وجود و یا به شطر وجود و به تقید وجود **على**
أَنَّ الْوُجُودَ جَزْءٌ مِنْهَا و در همه این مراتب آن مرتبه
تساوی ماهیت را که مرتبه تقرر ذهنی است را لحاظ
می کرد.

اشکالی که مرحوم آخوند وارد کردند این بود که

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۲۹.

شما ماهیت را تا مادامی در مرتبه لحاظ می کنید یعنی در همان مرتبه تقرر ماهوی خودش لحاظ می کنید که دیگر او را مشروط به وجود ندانید اما اگر ماهیت در قضیه شما مشروط به وجود شد و وجود را بر ماهیت حمل کردید دیگر تساوی الطرفین معنا ندارد. الآن ماهیت در خارج موجود شده گرچه در اینجا این وجودی که برای ماهیت آمده این وجود مستقل نیست بلکه این وجود متدلی به غیر است و از همین جهت بین او و بین آن وجود مستغنی عن الغیر که فقط اختصاص به مبدأً اعلیٰ عزّ شأنه دارد از این نقطه نظر تفاوت هست.

تعریف مظهر

یک نکته دقیق در اینجا هست که من خیال می کنم مرحوم آخوند - البته عبارت ایشان این معنا را نمی رساند - در صدد بیان این معنا از این اشکال باشند و او این است که ما وقتی که بخواهیم این وجودات خاصه و وجودات محدوده را به لحاظ آن جنبه مظهریت و جنبه تنزل و معلولیتش نگاه کنیم، به دو نظر می توانیم نسبت به این وجودات نظر کنیم؛ نظر اول اینکه این وجودات خودشان یک حیثیت

خارجی دارند، یک حیثیتی دارند که از آن تعبیر به
 تقرر و ثبوت می‌شود. آن حیثیت ثبوت دیگر فرقی
 بین او و بین ثبوتی که مختص به ذات باری است
 نمی‌کند یعنی ما دو نوع ثابت نداریم؛ یک ثابتی که
 برای مبدأ اعلیٰ و مبدأ اول است و می‌گوییم: **الله**
ثابت و یک ثابتی که از نقطه نظر مفهومی دارای
 مفهومی مخالف با آن مفهوم باشد و آن مختص
 ممکنات باشد و به معالیل اختصاص داشته باشد
 نداریم. مفهوم ثبوت یکی است و تفاوتی نمی‌کند
 چنانچه که مفهوم وجود یکی است؛ وجود وجود
 است چه اختصاص به پروردگار داشته باشد یا
 اختصاص به ممکنات داشته باشد.

تساوی وجوب با وجود در تمام موجودات عالم

از این نقطه نظر موجوداتی که در عالم هستند چه
 مجرداتش و چه غیر مجردات ثابت هستند و اینها
 موجود هستند و همان مصداق **كُلُّ مَا يَتَشَخَّصُ فِي**
الوجود و هو يجبُ أن يوجد هستند و تساوی
 وجوب با وجود در تمام این مصادیق در اینجا لحاظ
 می‌شود. اسم این وجود را ثابت می‌گذاریم و اسمش
 را **موجود** می‌گذاریم و همین موجود که الآن ثبوت

دارد ظهور همان مراتب اسماء و صفات پروردگار است؛ یعنی اسماء و صفات پروردگار که آنها هم نحوه‌ای از وجود پروردگار هستند، در مرتبه تنزل و در مرتبه جزئیت، آن اسماء و صفات پروردگار الآن به این ظهور خارجی تجلی و ظهور پیدا کردند.

علمی که الآن ما در اینجا داریم می‌بینیم ظهور علم کلی پروردگار است! قدرتی که الآن داریم در زید مشاهده می‌کنیم ظهور قدرت کلی پروردگار است! حیاتی که در زید هست ظهور حیات کلی پروردگار است! رأفت و عطوفتی که در زید هست اشاره و کنایه و اجمالی از آن رحمت واسعة پروردگار است، تمام آن اوصاف و خصوصیات الآن در این ظهور پیدا کردند! حالا این وجودی که الآن در خارج هست قطعاً وجود محدود است و وجودی ذات‌صوره است و وجودی مقید است و همین وجود محدود ذات‌صوره و مقید و محدد را ثابت می‌گوییم و همین وجود را واجب می‌گوییم منتها در اینجا نحوه وجودش فرق می‌کند.

این وجودی که الآن در اینجا ثابت است آن خصوصیت، کیفیت، مقید بودنش و آن محدود

بودنش **عبارةُ أُخرای** ماهیت است پس همان
وجودی که الآن مشارٌ إليه ما به اشاره حسی است
همان وجود مساوی است که ما بگوییم: **هذه ماهیةٌ**
موجودةٌ یا بگوییم: **هذا وجودٌ له الماهیة**، **هذا وجودٌ**
له صورةٌ، **هذا وجودٌ ذا صورةٌ**، **هذا وجودٌ**
مُشكَّلٌ، **هذا وجودٌ مکیفٌ**، **هذا وجودٌ مُکَمَّمٌ**! تمام
این اوصافی را که برای این وجود داریم حساب
می‌کنیم از دو جهت قابل صدق است؛ هم می‌توانیم
بگوییم: **الماهیةُ موجودةٌ** پس اشاره به همین وجود
خارجی است چون ماهیت غیر از وجود که چیزی
نیست و عدم است. هم می‌توانیم بگوییم که **وجودٌ**
ذا صورةٍ یعنی وجودٌ له ماهیةٌ و همین وجود **ذا**
صورةٍ و همین وجود که **له ماهیةٌ** همین وجود
مظهریت برای همین وجود اتم است و معلول برای
آن علت اولی است یعنی همین وجود خارجی، ما
اسم این را مظهر می‌گذاریم.

حالا صدر المتألهین در اشکالی که می‌خواهند بر
غزالی وارد کنند اشکالشان این است که شما تمام
بحث را روی مفهوم بردید و مفهوم ماهیت را
بشرط‌شیء و به تقیدش به آن وجود و منحاز از آن

وجود و عدم در نظر گرفتید. اما اگر شما بخواهید نسبت به همان وجود خارجی مسئله را نگاه کنید و حکم را روی وجود خارجی ببرید و مستشکل اگر بیاید اشکال را بر آن وجود خارجی بخواهد مترتب کند دیگر چه جوابی دارید بدهید؟! اگر مستشکل بگوید: این وجودی که مشارٌ‌إلیه ماست و الآن داریم این را در خارج می‌بینیم آیا این وجوب وجوب بالذات دارد یا وجوب بالغیر دارد؟! اگر وجوب بالذات دارد همان‌طوری که شما قائل هستید پس بین این وجوب بالذات و بین وجوب بالذات ازل دیگر چه فرقی هست؟! پس اگر این وجوب وجوب ذاتی است و چون هر جا که وجوب هست در آنجا وجود هست و چون در اینجا اتصاف وجوب به آن موجودیت بالذات است لا بالغیر، دیگر در اینجا استغناء ذاتی از صانع لازم می‌آید و بی نیازی معلول از علت در اینجا پیش می‌آید و همان اشکال خروج ممکن در وصف امکان از امکان خود است و **هو محالٌ** خب حالا اینها قائل به این هستند.

جناب غزالی شما راجع به این مسئله چه جوابی دارید بدهید؟! این می‌گوید که ما اصلاً به ماهیت کار

نداریم! ما به این وجود خارجی کار داریم؛ آیا این وجودی که الآن در خارج هست این وجود در ظرف وجود معدوم است یا موجود است؟! نمی‌توانید بگویید که معدوم است چون جمع بین متناقضین می‌شود. پس این وجود که الآن داریم مشاهده می‌کنیم و محسوس ماست این وجود موجود است و بین موجود و اتصاف خود آن وجود بر آن ذات خودش این اتصاف بالوجوب است پس این وجود در عین اینکه موجود است واجب است و وقتی که واجب شد واجب بالذات است چون خود شما می‌گویید: در هر جا که وجود هست در آنجا وجوب هست و در هر جا وجوب هست آن وجوب، ذاتی برای آن وجود است. پس دیگر فرقی بین وجود با واجب متعال و با آن ترتب وجود واجب بر آن ندارد! اصلاً در اینجا ماهیت را لحاظ نمی‌کنیم که ماهیت یک مفهومی متساوی الطرفین به وجود و عدم، همین وجود خارجی که الآن داریم می‌بینیم اینکه متساوی الطرفین نسبت به وجود و عدم نیست، اگر متساوی الطرفین باشد جمع بین متناقضین است. اگر در

ظرف وجود تطرّق عدم بر او جایز باشد لازمه‌اش این است که یک شیء در عین اینکه موجود است در عین حال بتواند معدوم باشد و این نیست مگر جمع بین متناقضین! پس اگر کلام روی وجود خارجی بیاید دیگر کلام غزالی کافی برای جواب و برای ادای مطلب در اینجا نخواهد بود.

اقسام وجوب در کلام مرحوم آخوند

لذا مرحوم آخوند در اینجا می‌فرمایند که تنها راه جواب همان مطلبی است که ما گفتیم و آن این است که دو وجوب داریم: یک وجوب ذاتی به شرط موضوع داریم و یک وجوب ضرورت ازلی داریم؛ در وجوب ذاتی به شرط موضوع، مادامی وجوب بر موضوع ثابت است که خود موضوع باشد. در آن ضرورت ازلی دیگر وجوب برای آن موضوع به شرط موضوع نیست چون دیگر موضوع ابداً و ازلاً ثابت است. این تنها راه پاسخی است که ما از این اشکال می‌دهیم.

بعد مطلب دیگری که بسیار مطلب دقیقی است مرحوم آخوند در اینجا ذکر می‌کنند. می‌فرمایند: تابه‌حال صحبت ما در این بود که هر شیء که وجود

خارجی پیدا می کند وجوب برای او ضرورت پیدا می کند و یک شیء که در ظرف وجود موجود است دیگر محال است که عدم بر او در همان ظرف صدق بکند. حالا ما صحبت را در این می کنیم و نظر را یک قدری توسعه می دهیم و می گوئیم که اصلاً در عالم واقع و در عالم نفس الامر اگر یک شیئی قرار است که وجود پیدا کند دیگر عدم برای او ممتنع خواهد شد. امتناع عدم برای او در نظر به نفس الامر است و از این نقطه نظر است یعنی من خیال می کنم که نظر مرحوم آخوند در اینجا اشاره به این نکته باشد. گرچه از لابه لای مطالب ایشان نمی توانیم این مطلب را دریاوریم ولی می توانیم این را برعهده ایشان بگذاریم که ایشان قائل این نکته هستند و آن اینکه مرتبه واقع و مرتبه نفس الامر بسیار وسیع تر از مرتبه محسوسات و مرتبه مشاهدات و مرتبه مجردات است یعنی مرتبه واقع اعم از اینکه این واقع عالم ماده و عالم طبع و کون و فساد باشد یا اینکه واقع عبارت از عالم ملکوت و عالم مثال باشد یا اینکه واقع عالم جبروت و لاهوت باشد، عالم واقع عالم

مجردات باشد یا ثابتات باشد و عالم ماده محکوم به
تغییر و تبدل در ماده و صورت باشد. تمام اینها را عالم
ماده می‌گویند. حالا اگر قرار باشد بر اینکه وجود
مادی که مسبوق به صورت است در نفس الأمر تحقق
پیدا بکند دیگر ما نمی‌توانیم بگوییم که عدم بر این
صادق است. چرا؟ چون آنچه که در نفس الأمر قرار
است تحقق پیدا بکند بالأخره نسبت به خود
نفس الأمر موجود است **فی برهه** از برهه‌ها **فی حین**
من الأحيان و فی زمنٍ من الأزمنة بالأخره در یک
زمانی این وجود مادی تحقق پیدا می‌کند و **کفی** به
در حمل ضرورت وجوب بر او؛ یعنی به عبارت
دیگر در علم ازلی وجود این امر مادی در عالم
خارجی ثبت است و وقتی ثبت شد دیگر تخلف
معلول از علت محال می‌شود و وقتی تخلف معلول
از علت محال شد بنابراین وجوب و وجود برای این
ضرورت پیدا می‌کند و عدم برای این ممتنع است
گرچه او به نسبت به این زمان ممکن است الآن
تحقق پیدا نکرده باشد اما بالأخره تحقق او تحقق
لاحق خواهد بود یا تحقق سابق خواهد بود.

تلمیذ: قید به شرط موضوع در اینجا لحاظ دارد؟!

استاد: قید به شرط موضوع که دارد و بالأخره در اینجا هست. منتها نه قید به شرط موضوع زمانی بلکه قید به شرط موضوع دهری یعنی در وعاء دهر بالأخره این الآن تحقق دارد گرچه از دیدگان ما مخفی است؛ ده سال دیگر صد سال دیگر یک میلیون سال دیگر تحقق پیدا می کند یا یک میلیون سال قبل تحقق پیدا کرده است بالأخره این امری که در یکی از زمان ها تحقق پیدا کرده از مرتبه عدم بیرون آمده و لباس وجود پوشیده است و این عدم دیگر برای او محال است.

البته قواعدش را ایشان بیان نکردند و بعداً ذکر می کنند که هر شیئی که لباس وجود بپوشد دیگر عدم برای او ممتنع است و در همان ظرف عدم، این الآن هست گرچه از نظر زمانی الآن از دیدگان ما مخفی است در واقع ما از دیدگان او مخفی شدیم نه اینکه او مخفی است. من باب مثال الآن در اینجا چند جسم وجود دارد؛ یک مورچه ای از اینجا حرکت می کند و می آید در اینجا یک شیء را مشاهده می کند فرض کنید ضبط صوتی را می بیند که این ضبط صوت مثل

یک آسمان خراش ده طبقه است وقتی که جلوتر می آید دیگر این ساختمان را نمی بیند، اینکه الآن این را به شکل یک ساختمان می دید دیگر نمی بیند و می گوید: این الآن معدوم شد. این معدوم نشد و سر جایش هست و از دید شما الآن پنهان شده است؛ عدم یعنی بر خود آن وجود الآن نیستی ثابت شود، نیستی و عدم بر این موضوع و بر این ماهیت ثابت نشده است بلکه از دیدگان من مخفی است.

مثل همین حیوانی که الآن در اینجا هست چشمش را ببندند، از دید او تمام اشیاء پنهان می شوند و پنهان شدن اشیاء از دید این دلالت نمی کند که عدم بر اینها حمل شده چشم او از دیدگان آنها مخفی شده است مثل اینکه الآن چشم ما را ببندند وقتی چشمم را ببندند دیگر کسی را نمی بینم آیا دلیل بر این است که کسی دیگر در این اطاق نیست؟! نه این طور نیست. همه در این اطاق هستند ولی من چشمم را بسته ام. ظرف زمان درست مانند حرکت یک قطاری می ماند که این قطار از منازل عبور می کند و در هر جا می ایستد و شما مشاهده می کنید، به محض اینکه قطار با یک منطقه

محاذی شد شما می‌توانید ببینید. وقتی که قطار عقب بود شما نمی‌بینید، وقتی که قطار بگذرد باز شما نمی‌بینید. نرسیدن قطار نسبت به این منطقه و گذشتن قطار از این منطقه دلالت بر وجود آن منطقه و عدم آن منطقه نمی‌کند بلکه فقط دلالت بر علم شما می‌کند و علم شما به وجود و عدم دیگر چه مربوط است؟!

نظر مرحوم آخوند درباره کیفیت تحقق وجود در ظرف دهر

نظر مرحوم آخوند در اینجا این است که می‌فرمایند: چیزی که در وعاء دهر وجود پیدا کرد این دیگر وجود پیدا کرده است و دیگر عدم بر او ممتنع است حالا شما بعد از یک میلیون سال آمدید خب می‌خواستید زودتر بیایید. این از دیدگان شما مخفی است اما این الآن در این برهه از زمان و در این ظرف وجود پیدا کرده و **إلى أبد الأباد** دیگر موجود است. زمان آمده در اینجا [مانع شده لذا] این را دیگر مشاهده نمی‌کنید بلکه چیزهایی را مشاهده می‌کنید که بعد از حرکت شما هست؛ این را مشاهده می‌کنید آن را مشاهده می‌کنید چیزهای دیگر را مشاهده می‌کنید و همین‌طور بعدی‌ها را دیگر

مشاهده نمی کنید یعنی آن فاصله زمانی که خدا برای شما در اینجا تقدیر کرده است [مانع دیدن است].

پس علم شما نسبت به اشیائی که هست و جهل شما نسبت به آن اشیاء دلالت بر وجود آن اشیاء و بر عدم آن اشیاء ندارد. علم شما نسبت به آنها تعلق گرفت و آنها در وعاء دهر باقی هستند و هم چنین آنهایی که بعداً هم خواهند آمد؛ آن چیزهایی که بعداً خواهند آمد [هستند و] فقط زمان در اینجا مانع شده است از اینکه شما آنها را ببینید اما اگر قرار بر این باشد که از نقطه نظر علیت و عدم انفکاک بین علت و معلول قطعاً آن معلول تحقق پیدا بکند الآن همانها موجود هستند.

وجود تمام اشیاء در عالم ثابتات

البته اینها از کلام مرحوم آخوند به دست نمی آید و ما می توانیم کلمات ایشان را بر این قضیه حمل کنیم؛ یعنی هم جزو مبانی عرفان نظری دریاوریم و هم جزو مبانی فلسفی دریاوریم و البته منافاتی باهم ندارد. زمان آمده بین ما و بین او فاصله انداخته و اگر ما این زمان را طی کنیم و قدرت داشته باشیم جلو برویم به همان مسئله می رسیم. این مسئله می شود

در تحت همان مبنایی که ما قبلاً خدمتتان عرض کردیم که در عالم ثابتات همهٔ اشیاء موجود هست. بله در عالم کون و فساد است که همهٔ اشیاء متدرج الحصول در این عالم تحقق پیدا می‌کند ولی اگر ما از نقطه نظر علیت توجه به علت محقق ماده و صورت در عالم کون و فساد داشته باشیم دیگر آن علت که تحقق خارجی ندارد یعنی بر آن علت دیگر عدم صدق نمی‌کند چون آن عالم عالم ثابتات است. در عالم ملکوت که خلق مجدد نیست بلکه در آنجا همه ابداعیات و ثابتات است. بله، آن عالم ملکوت از نقطه نظر اثرش در عالم ناسوت باید یک سلسله اموری مترتب بشود تا اینکه بتواند آن علت را در عالم ناسوت در یک برهه از زمان خاصی آنها را محقق کند؛ یعنی نفس همین حرکت زمین و زمان و همین گردش زمین و زمان وجودش در همان عالم ملکوت هست.

تلمیذ: پس چه اشکال دارد یک وجوب بیشتر نباشد و آن هم وجوب ازلی است.

استاد: بله، اشکالی ندارد.

تلمیذ: وجود به شرط موضوع دیگر منتفی می‌شود.

استاد: وجود به شرط موضوع از جهت علیت

است آن وجود از نقطه نظر تدلی به علت خودش ...

تلمیذ: آن وجود به غیر از تدلی خودش ...

استاد: به شرط موضوع همین است دیگر

تلمیذ: ما گفتیم که دوتا وجوب برای هر شیئی هست وجوب ثابت که همان وجوب علت است.

استاد: وجوب به شرط موضوع یعنی وجود ما تا

به شرطی که موضوع باشد بسیار خوب این موضوع

ما هم همیشه بوده یعنی:

تلمیذ: ... ازلی

منظور از وجود به شرط موضوع در محط بحث

استاد: بودن همیشه‌اش عوض می‌شود که متدلی

به مبدأ است یعنی مادامی که آن مبدأ نسبت به این

عنایت دارد موضوع هست و اگر عنایت نداشته باشد

نیست؛ «اگر نازی کند از هم فرو ریزد قالب‌ها»^۱ اگر

عنایت داشته باشد موضوع هست و اگر عنایت

نداشته باشد عدم بر همه چیز صادق است ولی آن

عنایت را دارد. وجود به شرط موضوع از این لحاظ

بر آن وجود به شرط موضوع که در بحث‌های گذشته

بحث کردیم دقیق‌تر می‌شود! وجود به شرط موضوع

در بحث‌های قبلی به این برمی‌گشت که یک

موضوعی در یک زمانی از زمان‌هایی تحقق پیدا

^۱ . دیوان نظیری نیشابوری، غزل ۸:

به محض التفاتی زنده دارد آفرینش را *** اگر نازی کند از هم فرو ریزند
قالب‌ها

می کند بعد آن موضوع از بین می رود مثلاً انسان است تحقق و وجود خارجی پیدا می کند و بعد می میرد و خاک می شود. خب الآن این وجود جُسمانی انسان و وجود جسدی این انسان تا مادامی است که روح به این بدن تعلق دارد و وقتی که روح از این بدن مفارقت کرد طبعاً موضوع هم از بین می رود. این وجود به شرط موضوع از این باب است. حالا وجود به شرط موضوعی که الآن داریم می گوئیم این است که در اینجا نفس افاضه و اضافه اشراقیه فقط مطرح است؛ یعنی همین که ما می گوئیم که در عالم دهر و در وعاء دهر یک شیئی موجود است همین وجودی که این عنایت و اراده حق به این وجود تعلق گرفته این را از کتم عدم به لباس وجود درآورد و تمام شد. حالا در استمرار قضیه همان بحث می آید؛ آن بحث فقر ذاتی که ما حتی بر وجود شیء حمل می کنیم او در استمرار هست و باید دائماً آن فیض برقرار باشد. پس این وجود به شرط موضوع در اینجا در عین اینکه دقیق تر از آن اولی می شود باز این جنبه شرطیت خودش را هیچ وقت از دست نخواهد داد.

تلمیذ: ببخشید در اینکه فرمودید: عدم در ظرف وجود راه ندارد پس این کلام سیدالشهداء علیه السلام که فرمود: ... به فنایی

استاد: همان جنبه تدلی را می‌رساند.

منظور از فقره «مولای یا مولای، أَنْتَ الْغَنَى و أَنَا الْفَقِيرُ...» در مناجات مسجد کوفه

یا فرض کنید در مناجات امیرالمؤمنین: «**مولای**

یا مولای، أَنْتَ الْغَنَى و أَنَا الْفَقِيرُ، و هَلْ يَرْحَمُ

الْفَقِيرَ إِلَّا الْغَنَى؟!»^۱ یعنی وقتی که من نظر به جنبه

معلولیت می‌کنم آن جنبه معلولیتی که تنزل جنبه علی

تو است، تنزل ارادت توست! همین که می‌گوییم:

این تنزل یعنی یک تفاوت هست. آن تفاوت یعنی

فقر یعنی تا او نباشد این نیست. خیلی راحت و

لری‌اش! تا اراده نباشد این نیست تا آن ظهور نباشد

مظهر نیست! تا آن علت نباشد معلول نیست! تا آن

انتخاب نباشد این مصداق نیست! از همین دو سانت

سه سانت اختلاف این همه کون و عالم به وجود

می‌آید.

على أَنَّ مَا يَتَمَحَّلُ هَذَا الْقَائِلُ لَا يَجْرِي فِي نَفْسِ الْوُجُودِ الَّذِي هُوَ بَعِيْنُهُ جِهَةُ الْوُجُوبِ
الْآخِرِ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ بَعِيْنُهُ ذَاتٌ مُّوْجُودَةٌ كَمَا قَرَّرْنَا.

اضافه بر این آنچه را که ایشان معتقد هستند و

به دنبال پاسخ‌گویی هستند این مسائل درباره ماهیت

لو فرض صادق باشد ولی در نفس وجودی که بعینه

جهت وجوب لاحق است یعنی همان وجود مصحح

^۱ . المزار الكبير، ابن مشهدي، ص ۱۷۴ - ۱۷۶، فقراتی از مناجات
امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه.

حمل وجوب بر این موضوع در هر چیزی در آن که نمی‌آید. همین وجود، بعینه ذاتی است که موجود است همچنان که ما قبلاً این مسئله را مطرح کردیم.

و بمجرد نفسه ينحل إلى موضوع و صفة هي أحد المتقابلين في قولنا الوجود ثابت و يمتنع له لذاته قولنا لا ثابت.

همین که شما این وجود را در نظر بگیرید همین وجود منحل به یک موضوع و به یک صفتی می‌شود می‌گوییم: وجود محدود و وجود مقید. همین وجود می‌شود: وجود واجب! این که منحل می‌شود در انحلالش صحبت است که یکی از این دو تا متقابلین بر این حمل می‌شوند و می‌گوییم: این وجود ثابت است پس وقتی که این وجود شد پس لا ثابت برایش ممتنع می‌شود.

فلا مَحِيصَ إِلَّا فِيمَا أُسِّنَاهُ فِي هَذَا الْمَقَامِ مِنَ الْفَرْقِ بَيْنَ الْوَجُوبَيْنِ الْإِلَازِمِ مِنْهُمَا غَيْرُ مُحْذُورٍ وَ هُوَ الْوَجُوبُ الْمَقِيدُ بِدَوَامِ ذَاتِ الْمَوْضُوعِ وَ الْمَحْذُورُ مِنْهُمَا غَيْرُ لَازِمٍ وَ هُوَ الْوَجُوبُ الْمَطْلُوقُ الْأَزْلَى.

پس هیچ چاره‌ای نیست از اینکه بخواهیم پاسخ اینها را بدهیم و این است که مطلب خودمان را بگوییم: دو وجوب در اینجا هست؛ آنچه که از لازمه آنها محذوری پیش نمی‌آید که عبارت از وجوب مقید به دوام ذات موضوع است، بگوییم که وجوب‌هایی که اینها بر موضوعاتی که در قوالب امکانی حمل می‌شوند اینها وجوب مقید به دوام ذات

موضوع هستند اما آنچه که از آن دوتا محذوری هست ولی محذوری است غیر لازم عبارت از وجوب مطلق ازلی است که اختصاص به ذات پروردگار دارد.

ذیل:
کُلُّ مَمْكُنٍ لِحَقِّهِ الْوُجُودُ وَ الْوُجُوبُ لِغَيْرِهِ فِي وَقْتٍ مِنْ الْأَوْقَاتِ فَإِنَّهُ كَمَا يَمْتَنِعُ عَدَمُهُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ كَذَلِكَ يَمْتَنِعُ عَدَمُهُ فِي مَطْلُقِ نَفْسِ الْأَمْرِ.

هر ممکنی که وجود و وجوب لغیره در وقتی از اوقات به او ملحق بشود همان طوری که عدمش در همان زمان خاص ممتنع است عدمش در مطلق نفس الامر هم ممتنع است.

أَيُّ ارْتِفَاعِهِ عَنِ الْوَاقِعِ مَطْلَقاً بِلا تَقْيِيدِهِ بِالْأَوْقَاتِ الْمُبَايِنَةِ لِذَلِكَ الْوَقْتِ لِأَنَّ ارْتِفَاعَهُ عَنِ الْوَاقِعِ إِنَّمَا يَصِحُّ بِارْتِفَاعِهِ عَنِ جَمِيعِ مَرَاتِبِ الْوَاقِعِ وَ الْمَفْرُوضُ خِلَافُهُ.^۱

اینکه این از عالم هستی برداشته بشود، از عالم نفس الامر مضمحل بشود، از عالم نفس الامر خارج بشود ممتنع است مطلقاً. بدون تقیدش به این اوقاتی که مباین با این وقت است اصلاً به طور کلی برداشته می شود. ارتفاع این از واقع در صورتی صحیح است که از همه مراتب واقع برداشته شود در حالی که شما از یک زمان این وجود را برداشتید ولی در یک زمان دیگری این وجود ثابت می شود. شما از عالم ماده این وجود را برداشتید، اصلش در عالم مجردات

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۲۹ و ۲۳۰.

هنوز هست! چشم دلتان را باز کنید به آنچه که بعداً
اتفاق می‌دانند همین الآن نگاه کنید! چرا منتظر
می‌شوید برای اینکه صد سال دیگر بیاید و بعد
بینید؟! اینها برای افرادی است که آنچه را که فعلاً
هست می‌بینند بدون هیچ تفاوتی اصلاً و ابداً
هیچ‌گونه تفاوت...

از این مسائل زیاد است؛ پیغمبر صلی الله علیه و
آله و سلم با پنج تن نشسته بودند؛ با امیرالمؤمنین،
حضرت زهرا، حضرت امام حسن و حضرت امام
حسین علیهم‌السلام، می‌گفتند و می‌خندیدند
یک مرتبه جبریل آمد و دیدند پیغمبر نیست؛ بعد از
یک مدتی دیدند پیغمبر آمدند و وضعشان فرق
می‌کند لباسشان غبارآلود است. البته در اینجا روایات
دیگری هم داریم که نظایرش بوده است که پیغمبر
با اینکه بودند یک سیر نفسی و سیر روحی داشتند
ولی روایت دیگر که من خودم دیدم این بود که
پیغمبر در یک آن، از آن مجلس منعدم شد دوباره
حضرت را مشاهده کردند و دیدند چهره حضرت
خیلی غبارآلود و صورتشان خیلی غبارآلود است و

خیلی متأثر و فلان و ... جریانش مفصل است بعد در آنجا دارد که من الآن به کربلا رفتم و الآن دیدم که این فرزندم در آنجا در میان اصحاب و فلان هست و این امت من بر او چه می کنند و چه می کنند و یک مقداری هم از همان خاک با خودشان آورده بودند که به ام سلمه دادند و گفتند که هر وقت دیدی که این تبدیل به دم شد بدان که این فرزندم را شهید کردند.^۱

خب الآن پیغمبر جریان کربلا را دارد مشاهده می کند در حالی که سیدالشهداء پنج ساله است. این قضیه چطوری می شود؟! الآن که می رود کربلا دارد می بیند سیدالشهدای پنج ساله را نمی بیند که دارند می کشند بلکه سیدالشهداء ۵۷ ساله یا ۶۳ ساله - بنا بر نقلی - را به این وضع دارد می بیند. این برای چیست؟! این به خاطر این است که اصل حقیقت مسئله ثابت است و وعاء دهر ثابت است و فقط به زمان احتیاج داریم. شاید مطلب مرحوم آخوند اشاره به این نکته باشد.

فَمَعْنَى جَوَازِ الْعَدَمِ لِلْمَمْكِنِ الْمَوْجُودِ فِي وَقْتِ جَوَازِهِ بِالنَّظَرِ إِلَى مَا هِيَ لَا بِالنَّظَرِ إِلَى الْوَقْعِ.

بله، برای ممکن موجود در یک وقتی جواز به

۱. کامل الزیارات، ص ۶۱ و ۲۶۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۱ و ۳۳۲.

نظر به ماهیتش است که در یک وقتی این منعدم است، نه نظر به واقع؛ در نظر به واقع این منعدم نیست بلکه این ثابت است.

منظور ایشان هم همین است همین ضرورت ذاتی حتی به ازلی هم اطلاق می شود متنها در اینجا منظور آخوند به شرط موضوع است.

تلمیذ: عرض این است که در قضایای ازلیه هم به شرط موضوع نمی گوییم چه اشکالی دارد بگوییم؟!

استاد: دیگر شرط در اینجا معنا ندارد. دیگر شرط در اینجا لغو است. شرط در آنجا می آورد که احتمال خلاف هم هست وقتی شرط لغو باشد، ذات استغناء ذاتی دارد، شرط یعنی چه؟! شرط ندارد دیگر!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد